



Qualitative Identity; A New Approach in the Combine of the Theory of *Shabah Al-Mohaki* and *Wojud Al-Zehni*

Hojjat Imanikia* | Fatemeh Ansari**

Received: 2020/04/16 | Accepted: 2020/06/16

Abstract

The purpose of the present study is to combine the two theories of *Shabah al-Mohaki* (the representative image), and *Wojud al-Zehni* (the mental existence). In the context of Islamic philosophy, the relationship between mental and external realities has been a controversial issue among philosophers. It is well known that proponents of *Shabah al-Mohaki* believe that there is a dissimilarity between mental and external realities, and their rivals, the proponents of mental existence, believe that there is an essential identity between mental and external realities. This group claims that objects have two types of existence; "objective" which is the same reality in the external world, and "subjective" which is called "mental existence". It seems that in their view, subjective and objective realities are numerically identical. The representative theorists on the other side reject this claim.

By investigating and analyzing the texts of the two theories, the author found that the two speak of identity but qualitative and not numerical identity.

Original Research



* PhD in Philosophy, Researcher in the Department of Modern Wisdom and Theology, Islamic Civilization Research Institute, Institute of Islamic Sciences and Culture, Mashhad, Iran. (Corresponding author) | Hojjat.imani@gmail.com

** PhD Student of Islamic Philosophy, University of Religions and Denominations, Qom, Iran | fatemehansari000@gmail.com

□ Imanikia, H.; Ansari, F. (2020). Qualitative Identity; A New Approach in the Combine of the Theory of *Shabah Al-Mohaki* and *Wojud Al-Zehni*. *Journal of Philosophical Theological Research*, 22(86), 93-114. doi: 10.22091/jptr.2020.5431.2303

□ Copyright © the authors



As far as the mental existence theory is concerned, when we analyze the claim of mental existence theorists and numerical identity, it turns out that they do not say anything better and more than what representative theorists claim. This analysis is done through the two principles of indiscernibility of identicals and identity of indiscernibles. According to the first, if two things are identical then they must be not be different from one another with respect to all of their properties. The principle speaks of numerical identity. The second principle (although it is controversial) states that if two things have the same properties in every respect then they are identical. This principle does not have the logical truth and speaks of qualitative identity.

If one considers the case of mental existence, the claim that mental existence and objective reality are numerically identical, then he identifies that these two are not only identical but they have different properties. For instance, the subjective reality such as the image of a book or fire has the property of being mental and the objective reality of that image, the book or fire in the external world, has the property of being external. This shows that they are two different things because they have different properties. Therefore, the only way to say that these two are the same (identical), is that they are qualitatively but not numerically, identical.

On the other side, the identity claim (qualitative identity) between subjective and objective realities is found in the texts of proponents of representative theorists. For instance, Shamsuddin Isfahani argues that what is ascribed to mental existence is an image of objective reality and the image of that particular object is contrary to the objective reality itself, although in some respects it is identical to that external reality in such a way that what is obtained from the object in the mind is the same as the external reality.

This shows that representative theorists also accept the claim of identity in some respect but qualitative and not numerical identity between subjective and objective reality.

Keywords

Mental Existence, Representative Image, Identity, Mental Forms, Objective Reality.



این همانی عرفی؛ رویکردی نو در جمع میان نظریه شَبیح مُحاکی و وجودِ ذهنی

حجت ایمانی کیا* | فاطمه انصاری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۸ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۷

چکیده

دو نظریه شَبیح مُحاکی و وجودِ ذهنی در مسئله رابطه صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی، رقیب یکدیگرند. اگر چه برخی عبارات طرفداران نظریه شَبیح مُحاکی حاکی از آن است که صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی این همانی نداشته و بلکه تباین دارد، اما با استناد به برخی عباراتِ دیگر، می توان گفت که هواداران این نظریه، این همانی صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی را قبول دارند. از سویی، هواداران نظریه وجودِ ذهنی، بر این ادعا هستند که این همانی ماهوی میان صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی برقرار است. با تحلیل مفهوم این همانی ماهوی و نیز با تمرکز بر دو اصل تمایز ناپذیری این همانها و این همانی تمایز ناپذیرها، روشن می شود که اولاً، ادعای این همانی ماهوی در نظریه وجودِ ذهنی گزاره ای تحلیلی و همان گویانه است و یا دست کم مقصود آنان را نمی رساند و ثانیاً، در نهایت، منظور طرفداران آن، همان ادعای طرفداران شَبیح مُحاکی است. در این پژوهش - با روش توصیفی-تحلیلی و به شیوه ای نو - نشان داده شده است که ادعای این همانی صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی از منظر هر دو دیدگاه پیش گفته درست است، اما منظور هر دو دیدگاه از این همانی صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی، این همانی عرفی بوده است و نه این همانی عددی.

کلیدواژه‌ها

وجودِ ذهنی، شَبیح مُحاکی، این همانی، صورتِ ذهنی، واقعیتِ خارجی.

* دکترای فلسفه، پژوهشگر گروه حکمت و کلام، پژوهشکده اسلام تمدنی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول) | Hojjat.imani@gmail.com

** دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. | fatemehansari000@gmail.com



۱. بیان مسئله

هدف پژوهش حاضر آن است تا با رویکردی نو و تبیینی میانگین‌وزن، میان دو نظریه «شَبیح مُحاکِی» و «وجود ذهنی» (این‌همانی ماهوی) درباره رابطه صورت ذهنی با واقعیت خارجی، جمع کند. شایان ذکر است که فیلسوفان همواره درباره چگونگی رابطه «صورت ذهنی اشیاء» با «واقعیت بیرونی آنها»^۱ اختلاف نظر داشته‌اند. معروف است که اشیاء دو گونه وجود دارند؛ «وجود عینی» که همان واقعیات در متن جهان خارج و دارای آثار خارجی هستند؛ این واقعیات وجود دیگری در ذهن نیز دارند که آثار دیگری غیر از آن آثار خارجی بر آن‌ها مترتب می‌شود. این نحو از وجود واقعیات، همان چیزی هستند که آن را «وجود ذهنی» گویند (علامه طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۵). پرسش اصلی این است که رابطه صورت ذهنی با واقعیت خارجی چیست؟ سه دیدگاه عمده در این رابطه وجود دارد: ۱) نظریه اضافه؛ ۲) نظریه شَبیح مُحاکِی؛ ۳) نظریه این‌همانی ماهوی ذهن و عین.

براساس «نظریه اضافه»، نحوه معرفت و علم ما به اشیاء به صورت «اضافه و نسبت» نفس با آن اشیاء است و به تعبیر آمدی، «علم و معرفت عبارت است از «رابطه و اضافه» میان عالم و معلوم» (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۳۷). فخر رازی درباره چگونگی علم ما به واقعیت‌های خارجی می‌گوید: «علم، ادراک و شعور حالتی اضافی هستند که به هنگام وجود متضافین پدید می‌آیند» (فخر رازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۳۱)^۲.

بر اساس «نظریه شَبیح مُحاکِی»، «صورت ذهنی» - در واقع - شَبیح و مثالی از «واقعیت خارجی» هستند (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۵). علامه حلّی کاملاً به این مطلب تصریح کرده است (علامه حلّی، ۱۴۲۵، ص ۴)^۳.

بر مبنای «نظریه این‌همانی ماهوی ذهن و عین»، «صورت ذهنی»، با «واقعیت خارجی»، این‌همانی ماهوی دارد که از قدیم نزد فیلسوفان معروف بوده است. همین دیدگاه سوّم، در میان فیلسوفان معروف به «نظریه وجود ذهنی» شده است و هنگامی که از «وجود ذهنی» سخن به میان می‌آید، منظورشان نظریه «این‌همانی ماهوی ذهن و عین» است. بهمنیار نیز به این مطلب تصریح کرده (بهمنیار بن مرزبان، ۱۳۷۵،

۱. در این مقاله، مفاهیمی مانند «وجود خارجی»، «واقعیت خارجی»، «واقعیت عینی»، و ماهیت خارجی، همگی مترادف با هم در نظر گرفته شده‌اند.

۲. إشکال مهمی که بر این نظریه وارد شده این است که آیا اضافه که نوعی رابطه است، موجود است یا خیر؟ اگر ثبوت دارد پس دو طرف رابطه هم باید موجود باشند؛ زیرا این از ضروریات اضافه است. اگر این‌طور باشد حرفشان در امور وجودی درست است، اما در امور عدمی - که به تصوّر درمی‌آیند - یک طرف اضافه امر عدمی است.

۳. از اولین کسانی که نظریه شَبیح مُحاکِی را مطرح کردند، قاضی بیضاوی در طوابع الانوار و شارح کلام وی ابوالفتوح شمس‌الدین اصفهانی در مطارح الانظار فی شرح طوابع الانوار بودند.

ص ۴۹۷) و فلاسفه اشراق همین مطلب را گفته‌اند (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۴).

طرفداران این همانی ماهوی، بدلیل همین ادعا، نظریه‌های اضافه و شبَح مُحَاکِی را نقد کرده‌اند. ادعا این است که اگر چه نقد آن‌ها نسبت به نظریه اضافه ممکن است درست باشد اما، نسبت به شبَح مُحَاکِی از مزیت برخوردار نیست.^۱ زیرا، با واکاوی مفهوم «این همانی ماهوی» روشن می‌شود که منظور آن‌ها «این همانی عرفی» است؛ نه «این همانی عددی» میان «صورت ذهنی» با «واقعیت خارجی». به عبارتی، این ادعا هم طراز با ادعای نظریه‌پردازان شَبَح مُحَاکِی درباره رابطه میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی است. توضیح این که اگر چه مشهور است که طرفداران شَبَح مُحَاکِی، این همانی صورت ذهنی با واقعیت خارجی را رد می‌کنند، اما این گونه نیست، بلکه عبارات آن‌ها دو گونه است. بر اساس برخی عبارات، آن‌ها این همانی صورت ذهنی با واقعیت خارجی را پذیرفته و بنا بر برخی عبارات، آن را انکار می‌کنند. طرفداران نظریه شَبَح مُحَاکِی، اگر چه از صورت‌های ذهنی به «شَبَح»، «مثال»، «تصویر» و «امور محاکاتی» تعبیر می‌کنند، اما بنا بر عبارات نوع دوم - در نهایت - رابطه میان آنچه شبَح یا «مثال» نامیده می‌شود و واقعیت خارجی، این همانی به معنای عرفی می‌انگارند. در واقع، ادعای هردو نظریه در باب رابطه میان «صورت ذهنی» با «واقعیت خارجی» یک چیز است و آن عبارت است از این که «صورت ذهنی» با «واقعیت خارجی»، رابطه این همانی عرفی دارد؛ نه این همانی عددی. در نتیجه، ادعای طرفداران نظریه وجود ذهنی، چیزی بیشتر از ادعای شَبَح مُحَاکِی نیست.

البته، سخن این نیست که کدام یک از نظریه‌ها و تبیین‌ها - درباره این همانی صورت ذهنی با واقعیت خارجی - درست و کدام یک نادرست است؟ بلکه می‌خواهیم نشان دهیم که معنای مفهوم «این همانی ماهوی» در نظریه وجود ذهنی معروف و در نگاه ملامت‌گرا و طرفداران او، «این همانی عرفی» است که نظریه شَبَح مُحَاکِی هم همین را ادعا می‌کند. این ادعا با کاربست دو اصل تمایزناپذیری این همان‌ها و این همانی تمایزناپذیرها، بر نظریه شَبَح مُحَاکِی و نظریه وجود ذهنی، انجام خواهد شد که رویکردی نو در بررسی مسئله وجود ذهنی است.

برای نشان دادن این ادعا، ابتدا در بخش دوم درباره این همانی و دو اصل تمایزناپذیری این همان‌ها و اصل این همانی تمایزناپذیرها توضیح داده می‌شود. در بخش سوم نظریه شَبَح مُحَاکِی مطرح و درباره رابطه میان صورت ذهنی با واقعیت خارجی بر اساس این نظریه، بحث می‌شود. در بخش چهارم مفهوم «این همانی ذهن و عین» - بر اساس طرفداران وجود ذهنی - واکاوی خواهد شد. در بخش پنجم بر اساس دو اصل تمایزناپذیری این همان‌ها و اصل این همانی تمایزناپذیرها، ادعای این همانی صورت

۱. در این مقاله، به بررسی و نقد «نظریه اضافه» - از منظر طرفداران وجود ذهنی - نخواهیم پرداخت.

ذهنی با واقعیت خارجی - تبیین می‌شود و بیان خواهد شد که از نظر هر دو نظریه، رابطه آن‌ها «این‌همانی عرفی» است. در نهایت، نتیجه‌گیری خواهد شد. لازم به ذکر است که روش این مقاله توصیفی-تحلیلی است.

۲. تعریف این‌همانی و تفاوت تمایز ناپذیری این‌همان‌ها با این‌همانی تمایز ناپذیرها

۲.۱. این‌همانی

بهتر است درباره این‌همانی توضیح دهیم تا با فهمی بهتر وارد مرحله سنجش دیدگاه‌ها شویم. مفهوم «این‌همانی» در فلسفه با مفهوم آن در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی متفاوت است. «این‌همانی» در روان‌شناسی، به معنای ویژگی‌ها، باورها، شخصیت‌ها، مدل‌های ذهنی یا باورهای شخصی افراد در ارتباط با خود، یا در یک گروه اجتماعی است (James, 2015, pp. 174) و در جامعه‌شناسی به معنای درک شخص از خود، بازتاب اجتماعی و به طور کل جهانی است که یک شخص را موجودی منحصر به فرد می‌سازد و او را از دیگران متمایز می‌کند. این جهات مانند هویت فرهنگی، هویت جنسی، هویت ملی و ... هستند (Stets & Burke, 2000, pp. 224-225).

مفهوم فلسفی این‌همانی درباره رابطه^۱ بحث می‌کند،^۲ به طور خاص، رابطه‌ای که X و Y در آن قرار بگیرند، اگر و تنها اگر یک و تنها یک چیز باشند. هنگامی که می‌گوییم دو چیز این‌همان هستند به این معناست که آن‌ها یکسان هستند.

این‌همانی، رابطه‌ای است^۳ که جزء روابط هم‌عرض^۴ به حساب می‌آید. رابطه هم‌عرض یک رابطه دوتایی میان دو چیز است که انعکاسی^۵، متقارن^۶ و متعدی^۷ است. هر رابطه‌ای که این سه ویژگی را داشته

1. relation

۲. هر چند دو واژه «رابطه» و «نسبت» به یک معنا هستند، اما در این مقاله از واژه «رابطه» استفاده می‌شود.

۳. ویتگنشتاین و پیروان او مانند لوتیس، بر این باور بودند که رابطه‌ای به نام این‌همانی میان اشیاء وجود ندارد و باید مبحث و مسئله این‌همانی از زبان فلسفی حذف شود و این یک مشکل و معضل زبانی است؛ زیرا اگر کسی بگوید: «(دو چیز این‌همانند) سخنی بی‌معنا و کاذب بر زبان رانده است؛ زیرا دو چیز همیشه دو چیزند و هیچ‌گاه این‌همان نخواهند بود، و اگر کسی بگوید یک چیز با خودش این‌همان است، در واقع، ادعایی تهی و یا همان‌گویانه (tautology) ابراز کرده است. با این حال، این سخن - چه درست یا غلط باشد - مسئله این‌همانی یکی از مسائل جدی و مهم در فلسفه و منطق به‌شمار می‌رود.

4. equivalence relation

5. reflexive

6. symmetric

7. transitive

باشد «رابطه هم‌عرض» نام دارد.

▪ **رابطه انعکاسی:** یک رابطه انعکاسی است، اگر میان چیزی با خودش باشد.

برای مثال، X با خودش رابطه انعکاسی دارد ($x=x \forall x$)

▪ **رابطه متقارن:** یک رابطه متقارن است، اگر میان دو چیز نسبت برابر برقرار باشد. برای مثال، X با Y همان نسبتی را دارد که Y با X دارد. مانند نسبت برادری میان حسن و حسین که حسن همان مقدار برادر حسین است که حسین برادر اوست.

$$\forall x \forall y (x=y \supset y=x)$$

▪ **رابطه متعددی:** یک رابطه، متعددی است اگر میان سه چیز و بیشتر نسبت برابر برقرار باشد. برای مثال، اگر میان X و Y نسبتی خاص برقرار باشد و Y با Z همان نسبت را داشته باشد، آنگاه X با Z هم همان نسبت را دارد.

$$\forall x \forall y \forall z (x=y \wedge y=z) \supset x=z$$

با توجه به این توضیحات، این همانی یک نسبت هم‌عرض است که هر سه ویژگی انعکاسی، متقارن و متعددی بودن را دارد. نسبت‌های هم‌عرض دیگر عبارتند از: «هم‌شکل بودن، هم‌اندازه بودن، عضو یک خانواده بودن و...»

مطلب دیگری که درباره این همانی باید متذکر شویم، نکته‌ای است که پیتر گیچ بیان می‌دارد. از نظر گیچ، مفهوم این همانی دو معنا دارد: این همانی مطلق^۱ و این همانی نسبی^۲. این همانی مطلق، یعنی داشتن یک مفهوم واحد از این همانی که مستلزم این همانی عددی^۳ است و این همیشه میان یک چیز با خودش برقرار می‌شود. او در برابر این همانی به معنای مطلق، استدلال می‌کند ما یک مفهوم واحد و منحصر به فرد از این همانی نداریم، بلکه «این همانی» مفهومی نسبی است و برای مثال، وقتی می‌گوییم « X همان Y است»، منظورمان دقیقاً چیست؟ واژه «همان» در این جمله به چه چیزی اشاره دارد؟ به عبارتی، «همان چیه؟». پاسخ به این پرسش مستلزم بیان کردن نوع آن شیء، برای مثال، «گره»، «میز»، «صندلی» و یا «انسان» است و به این ترتیب، «همان گره بودن»، «همان میز بودن»، «همان صندلی بودن» و یا «همان انسان بودن» اشاره به این همانی‌های متعدّد، به تعدّد موارد دارند (Geach, 1967, pp. 4-6).

به عبارتی، گیچ – در واقع – می‌خواهد بگوید ما نمی‌توانیم یک معنای مطلق از این همانی داشته

1. absolute identity
2. relative identity
3. numerical identity

باشیم که در همه جا به یک معنا باشد، بلکه بسته به هر مصداقِ خاص این همانی آن هم متفاوت می‌شود. دو چیز گاه از نظر کیفی، گاه از نظر کمی، گاه از نظر جنس و گاه از نظر نوع باهم این همان هستند. در نتیجه، معانی‌ای که او بیان می‌کند جنبه‌های عام کاربردهای این همانی را دربرمی‌گیرند. بنابراین، این همانی عرفی و عددی در این مقاله زیرمجموعه «این همانی نسبی» قرار می‌گیرند.

۲/۲. تمایز ناپذیری این همان‌ها و این همانی تمایز ناپذیرها

باری به هر جهت، اگر دو چیز بنا بر فرض مطلقاً این همانی داشته باشند، آنگاه در تمامی ویژگی‌ها برابرند و در واقع، یک چیزند (Geach, 1967, pp. 4-6). این معنا از این همانی همان چیزی است که قانون لایب‌نیس یا «اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌ها»^۱ به آن اشاره دارد. منظور از تمایز ناپذیری اینهمان‌ها در زبان فنی فلسفی، یعنی، هنگامی که می‌گوییم X با Y این همان است، این است که این دو این همانی عددی دارند، بدین معنا که مرجع X و Y یک چیز است. در اینجا تنها یک رابطه وجود دارد و آن این همانی عددی است.^۲ به عبارت روشن‌تر، اگر دو چیز این همان باشند، باید و ضرورتاً در تمام ویژگی‌ها یکسان باشند؛ به گونه‌ای که هر ویژگی‌ای که به یکی نسبت دادیم، بتوانیم به دیگری نسبت دهیم. این اصل یک صدق منطقی^۳ است و تردیدی درباره صدق آن تردید وجود ندارد. پس این همانی مطلق همان این همانی عددی است که با «اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌ها» بیان می‌شود.

صورت منطقی اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌ها به شکل زیر است:

$$\forall(x) \forall(y) [x=y \rightarrow (F) (Fx \leftrightarrow Fy)]$$

(یعنی به ازای هر X و هر Y، اگر X با Y این همان باشد، آنگاه به ازای هر ویژگی f، اگر X آن ویژگی را داشته باشد و یا کسب کند، ضرورتاً Y آن ویژگی را دارد و یا کسب می‌کند).

در برابر «اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌ها»، اصل دیگری است که آن را اصل «این همانی تمایز ناپذیرها»^۴ نام نهاده‌اند. این اصل، بیان می‌دارد اگر دو چیز در تمامی ویژگی‌ها یکسان باشند، آنگاه این همان هستند. در زبان عرف، هنگامی که صحبت از این همانی کرده و می‌گوییم X با Y این همان است، معنایی عرفی از این همانی را در نظر داریم. برای مثال، هنگامی که می‌گوییم: «این دو ماشین این همان هستند» یا «این

1. Indiscernibility of Identicals

۲. نام دیگر این مفهوم، این همانی به معنای دقیق کلمه (Identity in its strict sense) است.

3. Logical truth

4. identity of indiscernibles

دو کتاب این همان هستند»، موارد منظورمان این نیست که دو ماشین و یا دو کتاب از نظر عددی یکی هستند، بلکه منظور ما این است که این دو شیء کیفیات و ویژگی‌های مشابهی از حیث رنگ، حجم، شکل و غیره دارند که «این همانی کیفی»^۱ یا «این همانی عرفی»^۲ نام دارد. اصل این همانی تمایزناپذیرها که اشاره به یکسانی ویژگی‌ها دارد، در واقع، از این همانی به معنای دقیق کلمه سخن نمی‌گوید. این نوع این همانی که این اصل بیان می‌دارد، نوعی رابطه مشابهت میان دو شیء است که ضعیف‌تر از رابطه این همانی به معنای منطقی آن، یعنی «این همانی عددی» است.

صورت منطقی اصل این همانی تمایزناپذیرها که این همانی عرفی را بیان می‌کند به شکل زیر است:

$$(x) (y) [(F) (Fx \leftrightarrow Fy) \rightarrow x=y]$$

(یعنی به ازای هر x و هر y اگر، هر ویژگی f که x دارد، y هم آن را داشته باشد و هر ویژگی f که y دارد، x هم آن را داشته باشد، آنگاه x با y این همان است. به عبارتی - همان‌گونه که بیان شد - اگر x و y از نظر کیفی یکسان باشند، آنگاه این همان هستند).

این همانی تمایزناپذیرها مورد چالش جدی است؛ زیرا دو چیز مانند «دو کتاب از یک نوع»، یا «دو ماشین از یک نوع»، به رغم مشابهت در تمام ویژگی‌ها، باز هم دو شیء به حساب می‌آیند و اگر ادعای این همانی میان آن‌ها بشود، منظور این همانی عرفی است؛ نه این همانی عددی. پس نمی‌توان بر اساس این اصل ادعا کرد که بر فرض تمایزناپذیری دو چیز از حیث ویژگی‌ها، میان آن‌ها رابطه این همانی عددی برقرار باشد. به همین دلیل است که این اصل از نظر منطقی کاذب و در نهایت، ناظر به این همانی عرفی است. البته، ماکس بلک استدلال کرده است که این اصل از نظر منطقی کاذب نیست. از نظر او، «آیا منطقیاً ممکن است در جهان دو شیء دقیقاً کروی باشند؟ بلی. می‌توان فرض کرد هر دو کره از آهن خالص ساخته شده باشند، قطرشان یک مایل، دمای آن‌ها، رنگ و دیگر ویژگی‌هایشان نیز یکسان باشد.

بنابراین، هر ویژگی‌ای که یکی دارد دیگری هم داشته باشد. اگر آنچه داریم توصیف می‌کنیم، از نظر منطقی ممکن باشد، پس محال نیست که دو شیء داشته باشیم که در تمام ویژگی‌ها مشترک باشند» (Black, 1952, p. 156)، اما این استدلال ضعیف است؛ زیرا هر قدر هم دو چیز در ویژگی‌ها مشابهت داشته باشند، باز هم نمی‌توان گفت این دو مرجعشان یکی است و در نتیجه، این همانی به معنای دقیق کلمه ندارند. با این توضیحات به سراغ بررسی شبح محاکی و وجود ذهنی می‌شویم.

1. qualitative identity

۲. واژه qualitative برای این نوع از این همانی، اشاره به «این همانی عرفی» و به عبارت دقیق‌تر، «این همانی نوعی» دارد.

۳. نظریه شَبَح مُحَاکِی

معمولاً، برای اثبات وجود ذهنی به طور کلی، استدلال‌های متفاوتی بیان شده^۱ که مهم‌ترین آن‌ها استدلال از طریق کلی‌ها^۲ است. به نظر می‌رسد این استدلال‌ها عام‌اند و تمامی طرفداران وجود ذهنی - اعم از نظریه‌پردازان «این‌همانی ماهوی» و نظریه‌پردازان شَبَح مُحَاکِی - می‌توانند به این استدلال‌ها برای اثبات وجود ذهنی تمسک کنند؛ هرچند، معمولاً طرفداران نظریه «این‌همانی ماهوی» بیشتر به این استدلال‌ها برای اثبات وجود ذهنی تمسک می‌جویند. دلیل این مطلب که می‌گوییم استدلال‌های وجود ذهنی عام هستند، این است که اولاً، این استدلال‌ها در آثار طرفداران شَبَح مُحَاکِی هم موجود است که در ادامه، به آنها اشاره خواهد شد و ثانیاً، اساساً نزاع این دو دیدگاه، بر سر اثبات وجود ذهنی نیست؛ زیرا هر دو گروه «صورت‌های ذهنی» را می‌پذیرند، بلکه نزاع بر سر چگونگی ارتباط این صورت‌ها با واقعیات خارجی است. هر کدام از این دو گروه تفسیر متفاوتی از «چگونگی ارتباط این صورت‌ها با واقعیات خارجی» دارند.

به هر حال - همان‌گونه که بیان شد - مهم‌ترین استدلال، استدلال از طریق دریافت و فهم کلی‌هاست. بر اساس این استدلال، ما از مصادیق مختلف یک چیز (مانند انسان، درخت، ماشین، و ...) به رغم ویژگی‌های متفاوتی که ممکن است داشته باشند، مفهوم و معنای واحدی را اخذ می‌کنیم که این مفهوم به عنوان یک امر مشترک، قابل حمل بر افراد آن نوع هستند. این مفهوم وجود خارجی ندارد^۳ و موطن آن ذهن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۷۲). استدلال از طریق تصوّر معدومات به این معنا که با این که معدومات در خارج موجود نیستند، اما می‌توان آن‌ها را ذهناً درک کرد و در نتیجه، موجود به وجود ذهنی‌اند، از استدلال‌های دیگر برای اثبات وجود ذهنی است (اصفهانی، بی‌تا، ص ۹۲). فاضل مقداد که در زمره طرفداران نظریه شَبَح مُحَاکِی است در إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين برای اثبات وجود ذهنی به استدلال از طریق کلی‌ها تمسک جُسته و می‌نویسد:

فانا نحکم علی موضوعات معدومة فی الخارج بأحكام ايجابية و ثبوت الصفة يستدعي ثبوت الموصوف، فاذن لیس موجودا فی الخارج، فیکون موجودا فی الذهن وهو المطلوب (فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۲۲).

همچنین استدلال از طریق صحت حکم ایجابی بر معدومات نیز استدلال دیگری برای اثبات وجود ذهنی است؛ صورت‌بندی این استدلال این‌گونه است که ما بر اشیائی که در خارج معدوم هستند،

۱. استدلال از طریق ادراک معدومات، صحت حکم ایجابی بر آن‌ها، مفهوم علت غایی و امثال آن.

2. universals

۳. زیرا اگر در خارج وجود مستقلی می‌داشت، واجد صفات متضاد افراد تحت خود بود.

حکم ایجابی و ثبوتی صادق انجام می‌دهیم و از آنجا که موضوع، در خارج، وجودی شمولی ندارد، در نتیجه، باید نحو دیگری از وجود داشته باشد که همان ذهن است (ملاصدرا، ۱۳۹۲، ص ۳۹). استدلال از طریق علت غایی هم یکی از راه‌ها برای اثبات وجود ذهنی است. بنا بر تعریف ارسطو، علت غایی، آن چیزی است که شی‌ای به خاطر آن واقع می‌شود (ارسطو، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹) و ملاصدرا بر همین اساس، بیان می‌دارد غایت هر حرکت و طلبی، ضرورتاً باید مسبوق به وجودی پیش از خودش باشد؛ زیرا، غایت، علت حرکت است و علت، از حیث وجودی، مقدم بر معلولش، یعنی حرکت است، از طرفی، تمامی غایات پیش از اتمام حرکت، وجود تامی ندارند و ضرورتاً باید نحوه دیگری از وجود داشتن داشته باشند که همان وجود ذهنی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۴). نکته کلیدی در این استدلال آن است که بر اساس آن غایت از دو حالت خارج نیست، یا موجود است یا معدوم. اگر از قبل موجود باشد، پس تحصیل حاصل است و اگر معدوم باشد، هیچ فعلی محقق نخواهد شد، پس باید به نحوی موجود باشد تا آثار مترتبه بر آن بار نشود. این نحوه وجود، همان وجود ذهنی است.^۱

پس تا این جا اصل وجود ذهنی در نظر هر دو گروه پذیرفته شده است، اما تفاوت در تفسیر رابطه میان صورت ذهنی با واقعیت خارجی است.

طرفداران شیخ مُحاکی درباره این رابطه معتقدند شیخ یا تصویر شی‌ء در ذهن با این که از حیث ماهوی مغایر با واقعیت خارجی است، اما به دلیل مشابهت و مماثلت، حکایت‌کننده از آن است. صورت ذهنی نام دیگرش مثال است و مثالی برای واقعیت خارجی است. بر اساس این نظریه، آنچه در ذهن حاصل می‌شود سایه‌ای از واقعیت خارجی است که به نوعی شبیه حکایت‌گری لفظ از معنا و حکایت‌گری نوشتار از گفتار است. تنها فرقی با حکایت‌گری الفاظ و نوشتارها در این است که حکایت‌گری الفاظ و نوشتارها به حسب وضع واضح است، اما حکایت‌گری صورت‌ها و مثال‌های ذهنی به حسب طبیعت ذاتی‌شان است (حسن‌زاده‌آملی، ۱۳۸۲، ص ۳). واژه‌های شیخ، مثال، صورت، عکس، تصویر و واژه‌هایی شبیه این‌ها، همگی بیان‌گر منظور و مراد طرفداران نظریه شیخ مُحاکی هستند. نکته مهم در این نظریه این است که تصویر، مثال یا شیخ یک عرض است که از مقوله کیف است و با جوهر جسمانی خارجی مانند انسان و یا آتش متفاوت است. تقنازانی در تفسیر نظریه شیخ مُحاکی، می‌نویسد:

منظور از ماهیت شی‌ء همان صورت عقلی آن است که با واقعیت خارجی آن در بسیاری

۱. مهم‌ترین استدلال‌ها همین سه مورد هستند؛ اگرچه استدلال‌های دیگری هم ذکر شده است که در اینجا مجال برای پرداختن به آن‌ها نیست و برای مقصود ما در این مقاله کافی است.

۲. در مقابل نظریه شیخ مُحاکی، نظریه شیخ غیرمُحاکی وجود دارد؛ به این معنا که آنچه به ذهن می‌آید، نه تنها حاکی از شی‌ء خارجی نیست، بلکه مباین با آن است و به عبارتی، جنبه رمزگذاری میان صورت ذهنی با واقعیت خارجی برقرار است.

از لوازم متفاوت است. برای مثال، اولی امری کلی و مجرد از ماده است، اما دومی امری مادی و جزئی است (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۵۰).^۱

علامه حلی بیان می‌دارد «موجود در ذهن، نفس حرارت و برودت (مثلاً)، نیست، بلکه صورت و مثال آن دو است» (علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۵). از این عبارات روشن می‌شود که طرفداران شیخ مُحاکِی، تمایز ماهویِ ذهن و عین را می‌پذیرند، اما این تمام ماجرا نیست. برخی از طرفداران شیخ مُحاکِی به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی تمایز ماهویِ ذهن و عین را انکار می‌کنند. شمس‌الدین اصفهانی درباره رابطه صورت ذهنی با واقعیت خارجی - به طور صریح‌تر - می‌گوید:

آنچه به وجود ذهنی منتسب است، شیخ و مثال (واقعیت خارجی) است و شیخ و مثال آن شیء خاص، با خود واقعیت خارجی مغایر است و اگر چه از جهتی با آن واقعیت خارجی مطابق است؛ به این صورت که آنچه در ذهن از شیء حاصل می‌شود، عین مشیخ است (اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۱۱).

قطب‌الدین شیرازی نیز همین سخن را دارد (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵، ص ۵۵۸). براساس این عبارت، رابطه صورت ذهنی و واقعیت خارجی (رابطه شیخ و مشیخ)، اگر چه این همانی نیست، اما به دلیل این که از جهتی شیخ از مشیخ حکایت می‌کند، به نوعی میان آن‌ها تطابق برقرار است. اگر سخن شمس‌الدین اصفهانی را مد نظر قرار دهیم، می‌بینیم که او به صراحت بیان می‌دارد که شیخ و مثال (صورت ذهنی)، اگر چه از جنبه‌ای مغایر با واقعیت خارجی است، اما «از جهتی با آن واقعیت خارجی مطابق است به این شیوه که آنچه در ذهن از شیء حاصل می‌شود، عین مُشیخ است» (اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۱۱). این سخن بدان معناست که اولاً، او می‌پذیرد که رابطه‌ای میان ذهن و عین وجود دارد و ثانیاً، او از «تطابق» میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی سخن می‌گوید. به عبارتی، او می‌گوید این رابطه، رابطه تطابقت است. اما منظور از رابطه تطابقت چیست؟ دو گونه می‌توان این سخن را تفسیر کرد.

الف) بگوئیم، منظور این است صورت ذهنی با واقعیت خارجی، عداداً یکی است؛

ب) بگوئیم این دو، عداداً یکی نیستند، بلکه از نظر عرفی (به تعبیر آن‌ها از نظر مجازی) یکی هستند.

اگر الف) را بگوئیم، ادعایی نادرست است؛ زیرا معلوم است که صورت ذهنی و واقعیت خارجی (شیخ و

۱. «و بالجمله فماهية الشيء أعنى صورته العقلية مخالفة لهويته العينية فى كثير من اللوازم فإن الأولى كلية ومجردة بخلاف الثانية والثانية مبدأ للإمكان بخلاف الأولى». در این عبارت، تفتازانی میان صورت عقلی با هویت عینی تباین برقرار کرده است.

مُشَحیح) دو چیز هستند و ویژگی‌های متفاوتی دارند. این نکته در خود عبارات طرفداران شَحیح مُحاکی وجود دارد؛ آنجا که می‌گویند «شَحیح و مثال (صورتِ ذهنی) با واقعیتِ خارجی مغایر است» (اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۱۱). اما اگر (ب) را ادعا کنیم و بگوییم صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی عرفاً و مجازاً یکی است، سخنی درست است؛ زیرا، طرفداران شَحیح مُحاکی این ادعا را رد نمی‌کنند. برای مثال، در همان عبارت شمس‌الدین اصفهانی، تصریح شده است که صورتِ ذهنی «از جهتی با آن واقعیتِ خارجی مطابق است» (اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۱۱). بنابراین، طرفداران شَحیح مُحاکی رابطه میان صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی را رابطه این‌همانی می‌دانند، اما نه این‌همانی به معنای عددی، بلکه این نوع این‌همانی را می‌توان «این‌همانی عرفی» نامید که پیش از این توضیح داده شد. اما طرفداران وجودِ ذهنی (نظریه این‌همانی ماهوی) این رابطه را چگونه تصویر و ترسیم می‌کنند؟ در ادامه، به پاسخ این پرسش می‌پردازیم.

۴. نظریه وجودِ ذهنی (این‌همانی ماهوی)

از نظر طرفداران وجودِ ذهنی، همان‌گونه که وجود و هستی به واجب و ممکن، علت و معلول، حادث و قدیم و ... تقسیم می‌شود، به «ذهنی» و «عینی» نیز تقسیم می‌شود؛ به این معنا که امرِ ذهنی عیناً همان وجودِ مجرّد از ماده است (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۱۳۶). کیفیت حصول ادراک مانند مومی است که وقتی با انگشتی تماس تنگاتنگی یافت، نقش انگشتی را به خود می‌پذیرد؛ حس از محسوس منفعل شده و صورتش به خزانه خیال می‌رسد و در خیال می‌ماند؛ هرچند محسوس غایب و یا زایل شود (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۷۵-۷۶) و سپس صورت شیء جدا از ماده خارجی، در عقل حاصل می‌شود، در عقل آن حالات تغییر می‌یابد و مجرّد از تمامی عوارض حاصل می‌شود (فارابی، ۱۳۴۵، ص ۱۷-۱۶).

ابن سینا، درباره «وجودِ ذهنی» و تمایز آن با «وجودِ خارجی» می‌گوید: «هر شیء ای دارای ماهیتی است که یا متحقق در اعیان (وجودِ عینی) یا متصوّر در اذهان (وجودِ ذهنی) است» (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۵). او در جای دیگر، می‌گوید: «وجود در معنای عامّش، در اعیان تحقّق ندارد و تنها در ذهن است» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۷).^۱ بنابراین، وجودِ ذهنی، یعنی گونه‌ای از وجودِ اشیاء در ذهن انسان که با وجودِ خارجی آن‌ها ارتباطی تنگاتنگ دارد و در واقع، حکایت‌گر وجودِ خارجی آن‌هاست. طرفداران وجودِ ذهنی این رابطه میان صورتِ ذهنی با واقعیتِ خارجی (وجودِ خارجی) را رابطه این‌همانی و

۱. اگرچه فارابی و ابن سینا از دسته مشائیان هستند و معروف است که مبنایشان اصالتِ ماهیت است، اما در بحث فعلی ما که سخن از پذیرش وجودِ ذهنی و ارتباط آن با واقعیتِ خارجی است، تعریف آنها از وجودِ ذهنی و ارتباط آن با وجودِ خارجی تفاوتی با ملاصدرا ندارد.

به عبارتی، دقیق‌تر «این‌همانی ماهوی ذهن و عین» می‌دانند. به تعبیر ملاصدرا، صورت ذهنی که او از آن به «وجود ذهنی» تعبیر می‌کند، با واقعیت یا وجود خارجی، از نظر ماهیت یکی هستند و «ماهیت» با هر دو گونه وجود-در ذهن و خارج-متحد است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۵۹). برخی از شارحان ملاصدرا، تصریح می‌کنند که برای مثال، «ماهیت سفیدی و سیاهی ذهنی، همان ماهیت سفیدی و سیاهی بیرونی است و هیچ تفاوتی با آن ندارد» (سیدرضی شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۵۷).

به نظر می‌رسد که سخن از انتساب این‌همانی ماهوی صورت ذهنی با واقعیت خارجی به طرفداران این نظریه به همین مقدار که بیان شد کفایت می‌کند؛ زیرا این مطلب از واضحات است. پس اکنون که روشن شد که طرفداران وجود ذهنی قائل به این‌همانی ماهوی صورت ذهنی با واقعیت خارجی هستند، پرسش اصلی از طرفداران وجود ذهنی این است که منظور از این‌همانی چیست؟ و این همان پرسشی بود که در ابتدا مطرح کردیم. آیا سخن آن‌ها درباره این رابطه، چیزی بیشتر از ادعای طرفداران شبح مُحاکی است؟ گفتیم که رابطه صورت ذهنی با واقعیت خارجی از نظر طرفداران شبح مُحاکی بنا بر عبارت شمس‌الدین اصفهانی-این‌همانی عرفی بود، اما آیا ایده نظریه‌پردازان وجود ذهنی چیزی فراتر از این است؟ طرفداران وجود ذهنی احتمالاً ادعایی غلیظ‌تر دارند و می‌گویند منظور از این‌همانی، «این‌همانی ماهوی» است، اما باید معنای «ماهوی» را تحلیل کنیم تا ببینیم چنین ادعایی به چه معناست؟

در اینجا، واژه «ماهوی» که مرتبط با «ماهیت» است، نقش اساسی در طرح این ایده ایفا می‌کند و آن‌ها ادعا می‌کنند، این‌همانی در اینجا، یعنی «صورت ذهنی با واقعیت خارجی» در «ماهیت» یکی هستند. اما ماهیت را سه گونه می‌توان معنا کرد. (۱) تصویر ذهنی؛ (۲) مفهوم؛ (۳) چیزی که با صرف نظر از عروض وجود و عدم بر آن تنها خودش است. «الماهیة من حیث هی لیست آلا هی» (میرداماد، ۱۳۶۷، ص ۲۱).

برخی مانند عبودیت، معنای اول (۱) را برگزیده‌اند و بر این باورند که ماهیت، یعنی تصویری ذهنی از واقعیت خارجی (عبودیت، ۱۳۹۲، ص ۸۷). اگر معنای ماهیت این باشد آنگاه معنای گزاره «صورت ذهنی با واقعیت خارجی این‌همانی ماهوی دارد»، این است که «صورت ذهنی با واقعیت خارجی در تصویر ذهنی یکی است». در این صورت، این‌همانی واقعی صورت نگرفته است. ضمن این که گزاره دوم دارای ابهام زبانی است؛ به این معنا که بیان می‌دارد صورت ذهنی با تصویر ذهنی یکی است و مشخص نیست چه چیزی را بر چیز دیگر حمل می‌کند.

ممکن است منظور از ماهیت در «این‌همانی ماهوی»، معنای دوم (۲) ماهیت باشد. آنگاه معنای گزاره «صورت ذهنی با واقعیت خارجی، این‌همانی ماهوی دارد» می‌شود، «صورت ذهنی با واقعیت خارجی در مفهوم یکی است». در این صورت، باز هم این‌همانی واقعی میان آن‌ها برقرار نیست؛ زیرا «مفهوم» امری ذهنی است و از طرفی واقعیت خارجی اساساً «مفهوم» نیست. پس صورت ذهنی در

این صورت، دقیقاً با چه چیزی این همان است؟ چاره‌ای نداریم مگر بگوییم با خودش که در این صورت، باز معنای گزاره «صورت ذهنی با واقعیت خارجی این همانی ماهوی دارد» می‌شود «صورت ذهنی با خودش این همانی دارد» و این ایده مقصود آنان را که می‌خواهند حقیقتاً میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی این همانی برقرار سازند، نمی‌رساند. ضمن این که بازگشت مفهوم (۲) به مفهوم (۱) می‌باشد؛ زیرا صورت ذهنی با مفهوم به یک معناست. به عبارتی، صورت ذهنی همان مفهوم است.

معنای سوم (۳) این است که بگوییم ماهیت، یعنی چیزی که با صرف نظر از وجود و عدم تنها ماهیت است. این ادعا در واقع، می‌گوید ماهیت، ماهیت است. اگر این گونه باشد آنگاه، این گزاره افزون بر این که گزاره‌ای تحلیلی است^۱ و همان‌گویانه است، در نتیجه مفید اطلاع نیست. افزون بر این، اگر منظور از ماهیت معنای سوم باشد، آنگاه معنای «این همانی ماهوی» این می‌شود که «این همانی چیزی که با صرف نظر از وجود و عدم تنها ماهیت است». از آنجا که «این همانی» یک رابطه است و رابطه دو طرف می‌خواهد، در این معنا یکی از طرفین رابطه معلوم نیست چه چیزی است و اساساً بر طبق ادعا، یکی از طرفین رابطه حذف شده است. در نتیجه، این معنا باز بر می‌گردد به این که ادعای «این همانی ماهوی» ادعایی تحلیلی و همان‌گویانه است.

بنابراین، معلوم می‌شود ادعای «این همانی ماهوی» معنایی روشن ندارد، اما طرفداران وجود ذهنی به هر حال، از این همانی ماهوی منظوری دارند و معتقدند که به واقع، این همانی میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی برقرار است و سؤال این است که این چه نوع این همانی‌ای می‌تواند باشد؟ برای پاسخ به این پرسش، این ادعا «این همانی ماهوی» را با دو اصل تمایزناپذیری اینهمان‌ها و این همانی تمایزناپذیرها می‌سنجیم.

۵. وجود ذهنی در پرتو تمایزناپذیری این همان‌ها و این همانی تمایزناپذیرها

همان‌گونه که اصل تمایزناپذیری این همان‌ها بیان می‌داشت، اگر دو چیز این همان باشند، آنگاه در تمامی ویژگی‌ها یکسان خواهند بود. بنابراین، بر اساس این اصل، اگر میان دو چیز رابطه این همانی برقرار باشد، ضرورتاً «این همانی عددی» منظور است و نیز بیان شد که این اصل یک صدق منطقی است. همچنین اشاره شد که این همانی تمایزناپذیرها هم ناظر به این همانی عرفی است و صدق منطقی ندارد.

1. analytical proposition

۲. گزاره تحلیلی، گزاره‌ای است که معنای محمول در موضوع است و در واقع چیزی اضافه بر موضوع ندارد، مانند گزاره «هر مجردی، مجرد است» که همان‌گویانه است و مفید اطلاع نیست.

با تمرکز بر این دو اصل، به سراغ تبیین طرفداران وجود ذهنی می‌رویم و تبیین را در دو بند (الف) و (ب) بیان می‌کنیم:

الف) همان‌گونه که خود طرفداران وجود ذهنی بیان می‌دارند، صورت ذهنی شیء با واقعیت خارجی آن - دست‌کم در برخی ویژگی‌ها - متفاوت است. برای مثال، همین که می‌گویند صورت ذهنی آثار واقعیت خارجی را ندارد، اذعان به این نکته است که این دو نمی‌توانند از تمام جهات یکی باشند، بلکه در برخی جهات باهم فرق دارند؛ زیرا اگر یکی بودند که نباید در هیچ ویژگی‌ای از هم متمایز می‌بودند. این بدیهی است که «صورت ذهنی» ویژگی‌هایی دارد که واقعیت خارجی ندارد. برای مثال، صورت ذهنی ویژگی «ذهنی بودن» و واقعیت خارجی ویژگی «بیرونی بودن» را دارد و همین دو ویژگی متفاوت سبب می‌شود که این دو یکی نباشند.

ب) همچنین - همان‌گونه که طرفداران وجود ذهنی بیان می‌دارند - ویژگی‌هایی مانند سردی، گرمی، سفیدی، سیاهی و ... ویژگی‌های ذاتی (عرضی ذاتی) یا عرضی مفارق واقعیت خارجی اند و این ویژگی‌ها با همین کیفیت، اساساً به ذهن نمی‌توانند وارد شوند. از طرفی، صورت ذهنی دارای ویژگی‌های مخصوص به خود (مانند «مجرد از ماده بودن»، «وزن نداشتن»، «حجم نداشتن») است که واقعیت خارجی قطعاً بی‌بهره از آنهاست. پس، اگر این ویژگی‌ها را از هر دو طرف در نظر بگیریم روشن می‌شود که واقعیت خارجی بیرونی دارای ویژگی‌هایی است که صورت ذهنی فاقد آنهاست و صورت ذهنی متقابلاً دارای ویژگی‌هایی است که واقعیت خارجی فاقد آنهاست.

پس، بر اساس (الف) و (ب)، صورت ذهنی به دلیل داشتن ویژگی‌های خاص غیر از واقعیت خارجی - که آن هم دارای ویژگی‌های خاصی است - می‌باشد.

با توجه به بندهای (الف) و (ب)، منظور طرفداران این همانی ماهوی را می‌توان بر اساس دو اصل زیر سنجید:

۱. منظور از این همانی صورت ذهنی با واقعیت خارجی ناظر به اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌هاست.
۲. منظور از آن ناظر به اصل این همانی تمایز ناپذیرهاست.

اگر منظور آن‌ها (۱) باشد، آنگاه نتیجه‌اش این می‌شود که رابطه میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی، «این همانی عددی» است که در این صورت هم این همانی برقرار است و هم صدق منطقی دارد، اما آیا این‌گونه است؟ به نظر می‌رسد خیر، از بندهای (الف) و (ب) روشن می‌شود منظور آنها از این همانی مذکور ناظر به (۱)، نمی‌تواند اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌ها باشد؛ زیرا طرفداران وجود ذهنی همان‌طور

که در (الف) و (ب)، بیان شد، اگر چه می‌پذیرند که صورت ذهنی با واقعیت خارجی اینهمان است، اما این همانی به معنای «این همانی عددی» نیست، بلکه بر مبنای (الف) و (ب) که البته، بر مبنای دیدگاه آنان نیز هست، صورت ذهنی با واقعیت خارجی - دست‌کم از برخی جهات - تمایز دارد. بیان شد که صورت ذهنی، دست‌کم ویژگی «ذهنی‌بودن» و واقعیت خارجی، ویژگی «بیرونی‌بودن» و ویژگی‌هایی مانند سردی، گرمی، سفیدی و سیاهی دارد و این ویژگی‌ها با همین کیفیت اساساً محال است به ذهن وارد شوند. از طرفی، صورت ذهنی هم دارای ویژگی‌های مخصوص به خود مانند «مجرد از ماده بودن»، «وزن نداشتن»، «حجم نداشتن» و ... است که واقعیت خارجی قطعاً این‌ها را ندارد و وجود این ویژگی‌های متفاوت در هر دو طرف سبب می‌شود که این دو «این همانی عددی» نداشته باشند. همین تمایزات کافی است تا طرفداران وجود ذهنی ادعایشان ناظر به اصل تمایز ناپذیری این همان‌ها نباشد؛ زیرا اصل تمایز ناپذیری این همان‌ها، ادعایش همان‌طور که بیان شد، یک صدق منطقی است که بر اساس آن محال است فرض این همانی میان دو چیز باشد، اما عدداً این همان نباشند. بنابراین، با شهود عقلی و از نظر منطقی سازگار نیست که منظور طرفداران «این همانی ماهوی»، ناظر به (۱) که اصل تمایز ناپذیری اینهمان‌هاست باشد تا ادعای این همانی عددی میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی صورت گیرد.

اگر منظورشان (۲) باشد، آنگاه رابطه میان صورت ذهنی با واقعیت خارجی، این همانی عرفی است. توضیح این که بیان شد اصل این همانی تمایز ناپذیرها هر چند صدق منطقی ندارد، اما می‌خواست از طریق مشابهت ادعا کند دو شیء دارای شباهت این همان هستند. همچنین پیش‌تر گفتیم که منظور از این همانی میان دو چیز بر اساس این اصل، این همانی عرفی است و این همانی عددی نمی‌تواند باشد؛ زیرا منطقی می‌تواند دو شیء کاملاً تمایز ناپذیر از نظر ویژگی‌ها را فرض کرد که در عین حال دو چیز باشند و این همانی عددی میان آن‌ها برقرار نباشد. پس، اگر بر اساس این همانی تمایز ناپذیرها حکم به این همانی دو چیز کردیم، اگر چه از نظر منطقی اصلی کاذب است، اما از نظر عرفی ادعایی درست است. اکنون، طرفداران وجود ذهنی اگر بخواهند ادعایشان را ناظر به این اصل بنا کنند، اشکالی ندارد. طرفداران وجود ذهنی با این که میان «صورت ذهنی» و «واقعیت خارجی» این همانی برقرار می‌کردند، اما تفاوت‌های میان «صورت ذهنی» و «واقعیت خارجی» را می‌پذیرفتند و در عین حال، ادعای این همانی میان آن دو می‌کردند. پس، منظور آن‌ها از «این همانی ماهوی ذهن و عین» با توجه به تحلیل «این همانی ماهوی» و سنجش آن با اصل تمایز ناپذیری این همان‌ها و این همانی تمایز ناپذیرها، در اینجا این می‌شود که میان «صورت ذهنی» و «واقعیت خارجی» این همانی برقرار است، اما منظور «این همانی عرفی» است. به عبارتی، معنای حرف آن‌ها از «این همانی صورت ذهنی با واقعیت خارجی»، این است که میان آن دو این همانی عرفی برقرار است؛ نه این همانی عددی.

بنابراین، به نظر می‌رسد ادعای طرفداران وجود ذهنی، با توجه به تحلیل (۴) و اصل این همانی تمایزناپذیرها در اینجا، بیانگر این همانی عرفی است که البته، درست است. اگر این طور باشد آنگاه دیدگاه آنان تفاوتی با دیدگاه طرفداران شبح مُحاکی نخواهد داشت؛ زیرا در هر دو منظور از این همانی میان صورت ذهنی و واقعیت خارجی، این همانی عرفی است. بر این اساس، اگر بخواهیم میان آن دو نظریه مقایسه کنیم، می‌گوییم آنجا که طرفداران شبح مُحاکی - بنا بر برخی عبارات - می‌گویند: میان صورت ذهنی با واقعیت خارجی این همانی وجود ندارد، منظورشان این است که میان آن‌ها رابطه این همانی عددی برقرار نیست و آنجا که می‌گویند: میان صورت ذهنی با واقعیت خارجی این همانی وجود دارد، منظور «این همانی عرفی» است. از طرفی، طرفداران وجود ذهنی هم که مدعی اند میان صورت ذهنی این همانی وجود دارد، منظورشان این است که آن دو اگر چه این همانی عددی ندارند، اما این همانی عرفی دارند. بنابراین، در نهایت، ادعای هر دو نظریه به این همانی عرفی فروگاسته می‌شود که در این صورت، ادعای طرفداران وجود ذهنی مزیتی بر شبح مُحاکی ندارد و در واقع، این دو نظریه ادعایی هم طراز با هم دارند، اما به دو بیان مقصود خود را تبیین می‌کنند.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه درباره این همانی و دو اصل «تمایزناپذیری اینهمان‌ها» و «این همانی تمایزناپذیرها» توضیح داده شد و نیز آنچه درباره رابطه صورت ذهنی با واقعیت خارجی - از منظر دو دیدگاه شبح مُحاکی و وجود ذهنی - بیان شد، معلوم شد که هر دو نظریه درباره این رابطه یا نسبت در نهایت، یک چیز می‌گویند. از منظر هر دو دیدگاه، این رابطه این همانی عرفی و نه عددی است و در نتیجه، دیدگاه وجود ذهنی در این باب از مزیت بیشتر و بالاتری نسبت به شبح مُحاکی برخوردار نیست.

فهرست منابع

- ابن سینا، حسین ابن عبدالله. (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیها (چاپ اول). قم: نشر البلاغه.
- ارسطو. (۱۳۷۷). متافیزیک (مابعدالطبیعه). (ترجمه: سید شرف الدین خراسانی). تهران: انتشارات حکمت.
- اصفهانى، شمس الدین. (بی تا). مطالع الانظار فی شرح طوابع الانوار. بی جا: بی جا.
- آمدی، سیف الدین. (۱۴۲۳ق). اَبکار الأفكار فی أصول الدین. (تحقیق: احمد محمد مهدی). قاهره: دار الکتب.
- بهمینار بن مرزبان. (۱۳۷۵). التحصیل. (تصحیح: مرتضی مطهری). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تفتازانی، سعد الدین. (۱۴۰۹ق). شرح المقاصد (تحقیق و تعلیق: دکتر عبد الرحمن عمیره). قم: شریف الرضی.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۲). النور المتجلی فی ظهور الظلّی. قم: انتشارات بوستان کتاب.
- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی). (۱۳۸۸). نهاية المرام فی علم الکلام (تحقیق: فاضل العرفان). قم: نشر مؤسسه امام صادق (ع).
- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی). (۱۴۲۵ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (تصحیح: حسن حسن زاده آملی). قم: نشر مؤسسه النشر الاسلامی.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی (شیخ اشراق). (۱۳۷۵). مجموعه مصنفات (چاپ دوم). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شهرزوری، شمس الدین محمد. (۱۳۷۲). شرح حکمة اشراق. (تحقیق: حسین ضیائی). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیرازی، سید رضی. (۱۳۸۳). درس های شرح منظومه. تهران: حکمت.
- شیرازی، قطب الدین. (۱۳۶۵). درة التاج. تهران: انتشارات حکمت.
- شیرازی، محمد ابن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۹۲). رسائل فلسفی (المسائل القدسیه، متشابهات القرآن، اجوبة المسائل). مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- شیرازی، محمد ابن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۹۸۱ م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. (چاپ سوم). بیروت: دار احیاء التراث.
- طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۳۸۶). نهاية الحکمة (تصحیح و تعلیق: فیاضی). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۹۲). درآمدی به نظام حکمت صدرایی. تهران: انتشارات سمت.
- فارابی، محمد بن محمد. (۱۴۰۵ق)، الفصوص (چاپ دوم). قم: انتشارات بیدار.
- فارابی، محمد بن محمد. (۱۳۷۱). التنبیه علی سبیل السعادة - التعلیقات (چاپ اول). تهران: انتشارات حکمت.
- فاضل مقداد. (۱۴۰۵ق). إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- فخر رازی. محمد بن عمر بن حسین بن حسن. (۱۴۱۱ق). المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات (چاپ دوم). قم: انتشارات بیدار.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). مقالات فلسفی. تهران: انتشارات صدرا.

References

- Amodi, S. (1423 AH). *Abkar al-Afkar fi Usul al-Din* [Innovating ideas in the fundamentals of religion] (Research: Ahmad Mohammad Mehdi). Cairo: Dar al-kotob Publication. [In Arabic]
- Aristotle. (1377 AP). *Metaphysics* (Translation: Seyed Sharafuddin Khorasani). Tehran: Hekmat. [In Persian]
- Bahmanyar. (1375 AP). *Al-Tahsil* [Collection] (Research: Morteza Motahhari). Tehran: University of Tehran. [In Arabic]
- Black, Max. (1952). The Identity of Indiscernibles. *Mind*. 61(242): 153–164.
- Fakhr Al-razi. (1411 AH). *Al-mabahith Al-mashreghiyah Fi Ilm Al-ilahiyat wa Al-tabi'iyat* [The Illuminative Investigations in Theology and Physics], 2nd ed. Qom: Bidar Publication. [In Arabic]
- Farabi, M. (1371 AP). *Al-tanbih Ala Sabil Al-si-aadah* [Alert to the way of happiness], 1st ed. Tehran: Hekmat. [In Arabic]
- Fazil Mighdad. (1405 AH). *Irshad Al-talebin Ila Nahj Al-mostarshedin* [Guide the Students to the Guided Approach]. Qom: Ayatollah Marashi Publication. [In Arabic]
- Geach, P. T. (1967). Identity. *Review of Metaphysics*. 21 (1): 3–12.
- Hasanzadeh Amoli, H (1382 AP). *Al-noor Al--Motajalli Fi- Zohoor Al-zelli* [the manifested Light in the Shadow Appearance]. Qom: Bustan-i Ketab Publication. [in Arabic]
- Hillī, H. (1425 AH). *Kashf Al-morad fi Sharh Tajrid Al-Itiqad* [a commentary on tajrid al-tiqad book]. Qom: Islamic Publishing Institute.
- Hillī, H. (1388 AP). *Nihayata Al-Maram Fi Ilm Al-Kalam* [The end of the goals in the science of Theology]. Qom: Institute of Imam Sadiq. [In Arabic]
- Ibn Sina. (1375 AP). *Al-Isharat wa'l-tanbihat*. [Remarks and Admonitions], 1st ed. Qom: Balagha Pblcation. [In Arabic]
- Isfahani, S. (n.d.). *Matalie Al-Anzar fi- Sharhi Tawalie Al-Anwar* [Looking eyes in the explanation of the lights] (n.p.).
- James, Paul. (2015). "Despite the Terrors of Typologies: The Importance of Understanding Categories of Difference and Identity". *Interventions: International Journal of Postcolonial Studies*. 17 (2): 174-195.
- Motahhari, M. (1389 AP). *Maghalat Falsafi* [Philosophical Papers]. Tehran: Sadra Publication. [In Persian]
- Obudiyat, Abdul Rasoul. (1392 AP). *An introduction to the System of Sadra's philosophy*. Tehran: SAMT (The Organization for Researching and Composing

- University textbooks in the Humanities). [In Persian]
- Shirazi, S. R. (1383 AP). *Darshaye Shar Al-Manzoomah* [Lessons of Aharh al-manzoomah book]. Tehran: Hekmat Publication. [In Arabic]
- Shahrzouri, Sh. (1372 AP). *Sharh Hekmat Al-ishragh* [a commentary on Illuminative Wisdom]. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research. [In Arabic]
- Shirazi, Q. (1365 AP). *Dorrato Al-taj* [Jewel in the crown]. Tehran: Hekmat. [In Arabic]
- Shirazi, S. (1981). *Al-Hikmat Al Muta'aliyah fi al-Asfar al-'Aqliyyat al-Arba'a* [the Transcendent theosophy in the Four Journeys of the Intellect], 3th ed. Beirut: Dar 'iihya' alturath Publication. [In Arabic]
- Shirazi, S. (1392 AP). *Rasail Al-Falsafi* (Al-Masail Al-Qodsiyyah, Motashabihat Al-Qoran., Ajvabato Al-masail) [Philosophical treatise, the sacredness issues, Quranic Similarities, Answers to the questions]. Mashhad: University of Mashhad. [In Arabic]
- Stets, J. E., & Burke, P. J (2000). Identity theory and social identity theory. *Social Psychology Quarterly*, 63, 224-237.
- Stets, J. E., & Burke, P. J (2003). A sociological approach to self and identity. *Handbook of self and identity*. Leary, Mark R., and June Price Tangney, eds. Guilford Press. 128-152.
- Suhrawardī, Y. (1375 AP). *Majmooh Mosannifat* [collection of Writings], 2nd Edition. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research. [In Arabic]
- Tabatabaee, S. M. H. (1386 AP). *Nihayato Al-Hikmah* [the end of Wisdom]. Qom: Imam Khomeini Education and Research Institute (RA). [In Arabic]
- Taftazani. (1409 AH). *Sharh Al-Maghasid* [Explanation of the proposes], 1st ed. Qom: Sharif Al-Razi Publication. [In Arabic]